

نظری اجمالی به دو داستان تازی در ادب پارسی

به دوست فاضلم استاد دکتر محمد جعفر محبوب

در میان داستانهای منظوم عاشقانه فارسی چند داستان به نام داریم که به تکرار زیور نظم یافته و هر یک با تفاوتهایی در ادب فارسی جلوه گر شده و از آن راه در اذهان خاص و عام اثر گذاشته اند و از میان آنها بیشتر نظر ما متوجه آن دسته از افسانه‌هاست که در دورانهای گذشته از کشورهای دیگر به ایران و به زبان فارسی نفوذ کرده اند مثل سرگذشت قیس عامری شاعر عرب که منشأ قصه منظوم لیلی و مجنون نظامی شده و بارها به وسیله مقلدان او به شعر پارسی درآمده و به نوبه خود منشأ تقلید برای ابداع و نظم داستانهای منظوم عاشقانه دیگر گردیده است. و یا داستانهای دیگری مانند داستان یوسف و زلیخا، وامق و عذرا، اسکندر که هر یک از آنها چنان در میان ایرانیان شیوع یافته اند که گویی اصل و مبدأ آنها ایران و قهرمانانشان از هموطنان دیرین ما بوده اند و وصف زنانی که در این داستانها از آنان یاد شده و در عرف اهل ادب عنوان عرائس الشعر یافته اند، چنان زیانزد شاعران ما گردید، که کمتر دیوانی از نام آنها تهی است مثل سلمی، سعدی، سعاد، عذرا، عفرأ، لیلی چنان که برای ذکر نموداری در بیشه‌های زیرین می بینیم:

از خیمه تا سعدی بشد وز حجره تا سلمی بشد وز حجله تا لیلی بشد گویی بشد جانم زتن
(معزی)

سفر گزیدم و بشکت عهد قریبی را مگر به حیلہ بینم جمال سلمی را

(ظهیر قازیایی)

هر کجا عشق من و حسن تو را وصف کنند هیچ عاقل صفت لیلی و مجنون نکند

(فلکی شروانی)

چون بلبه دهان به دهان قدح برد گویی که عروه بال به غفرا برافگند

(خاقانی)

تورا لیلی شاید گفت لیکن عاقل از عشقت عجب نبود که چون مجنون برآرد سر به شیدایی

(سیف فرغانی)

عیبی نباشد از تو که بر ما جفا رود مجنون از آستانه لیلی کجا رود

(سعدی)

منزل سلمی که بادش مردم از ما صد سلام بر صدای ساریان بینی و آهنگ جرس

(حافظ)

از میان داستانهایی که از ادب عربی به زبان فارسی، به اجمال یا به تفصیل، راه جسته‌اند، دو داستان را می‌شناسیم که با هم شباهت بسیار دارند و ریشه اصلی هر یک از آن دو، شرح حال شاعری از شاعران قدیم عرب است که به سبب بدفرجامی عشقشان به سرودن اشعار غم‌انگیز شهرت یافته‌اند و از این دو یکی داستان قیس‌العامری است و دیگری سرگذشت عروه بن حزام العذری. ^۱ سرگذشت غم‌انگیز قیس بن الملوح بن مزاحم عامری و داستان عشق بدفرجامش به لیلی بنت سعد عامری به صورتهای گوناگون در مآخذ مختلف عربی و از آن جمله در الفهرست ابن الندیم و الشعر والشعراء ابن قتیبه و الاغانی ابوالفرج اصفهانی و جز آنها یاد شده است و با مطالعه آنها به این نتیجه می‌رسیم که این داستان غم‌انگیز ساخته و پرداخته یکی از جوانان بنی امیه است که عاشق دختر عم خود بود و اشعار غم‌انگیزی در بیان عشق سوزان خود بدان دختر می‌سرود و برای آن که از بدنام کردن او پرهیزد اشعار مذکور را به کسی که «المجنون» لقب داشت نسبت می‌داد و چون این داستان بر ساخته در زبان روایات^۲ افتاد هر یک نامی برای آن مجنون ساخته و نسبی و انتساب به قبیله‌ای برایش دست و پا کردند که ذکر همه آنها در مآخذی که بر شمرده‌ایم آمده است و نکته قابل توجه آن که عنوان «المجنون» تنها خاص قیس بن الملوح عامری نیست بلکه جاحظ بصری (م ۲۵۵ هـ.) به مجنون دیگری در البیان والتبیین اشاره می‌کند که از قبیله بنی جمده بود؛ و اصمعی^۳ گفته است که تنها در قبیله بنی عامر یعنی قبیله مجنون عامری علاوه بر او چند تن دیگر عنوان مجنون داشته‌اند و اصولاً در اصطلاح

شعری تازیان «المجنون» عنوان هر شاعر شیفته شوریده حالی بود که در وصف معشوق خود یا در بیان آشفته‌گیهای خویش اشعار غم‌آور حرمان‌انگیزی داشت که از شوریدگی و جنون‌گونه حکایت می‌کرد؛ و اما شاعر آشفته دیگر عرب که از او نیز اشعار غم‌انگیزی در بیان حرمانش از عشقی بد فرجام باقی مانده و مایه ایجاد داستانی خاص شده عروۀ بن حزام العذری است که دلدادۀ دختر عمش عفرآ بنت عقال بوده و این عشق او و اشعاری که در بارۀ معشوقش سروده منشأ ایجاد داستانی در ادب عربی گردیده که پس از نفوذ به ادب پارسی به عنوان قصه ورقه و گلشاه معروف گردیده است.

اصل عربی این قصه پیش از سده چهارم هجری مشهور و متداول بوده و شرح آن را در چندین مأخذ معتبر می‌بینیم^۵. ابوالفرج علی بن حسین اصفهانی (م ۳۵۶ هـ.) که عمده اطلاعات ما در بارۀ قیس عامری و لیلی بنت سعد عامری به نقل از روایات معروف از او می‌آید، درباره عروۀ بن حزام العذری الضبّی (منسوب به بنی ضبّه) و داستان او نیز اطلاعاتی به ما می‌دهد. عروه نیز مانند قیس از شاعران عهد اسلامی (نه از دوران جاهلیت) بود و مانند مجنون جان بر سر کار عشق نهاد. پدرش در کودکی او بدرود حیات گفت و او که همسال و همزاد دختر عمش عفرآ بود در کنف رعایت عمش عقال بزرگ شد و انس و الفت کودکانه‌شان بعد از بلوغ به عشقی پر شور مبدل گردید چنان که بی دیدار یکدیگر نمی‌توانستند زیست، ولی در مورد او هم ایام همان ناسازگاری آغاز نهاد که با مجنون دلدادۀ لیلی داشت بدین معنی که ثروتمندی از شام به میان بنی ضبّه آمد و والدین عفرآ به طمع مال دختر را به زنی بدو دادند و خیر در انداختند که عفرآ مرد و چون عروه که در جست و جوی مال به ری رفته بود به میان قبیله و پیوند بازگشت از تزویر عقال و زنش خبردار گردید و دنبال معشوقه به شام شتافت و اگرچه او را یافت ولو با وی به طهارت و پاکی رفتار نمود و در راه بازگشت به قبیله از آسیب یأس و حرماز درگذشت و چون خبر او به عفرآ رسید چندان بر گور ورقه گریست و مویه و زاری کرا تا درگذشت.^۶

این داستان مانند سرگذشت لیلی و مجنون بعد از شیوع در میان پارسی زبانان تغییراتی یافت. مهمترین وجه تمایز روایت فارسی این داستان با اصل عربی آن است که در زبان فارسی نام «عروه» به «ورقه» و نام «عفرآ» به «گلشاه» تبدیل یافت و این روایت فارسی که سابقۀ طولانی دارد در اوایل سده پنجم هجری به وسیله یکی از شاعران همعهد محمود غزنوی (م ۴۲۱ هـ.) به نام عیوقی به نظم فارسی (بحر متقارب مشد مخدوف یا مقصور) در آمد و نویسنده این سطرها آن را در سال ۱۳۴۳ با مقدمه مشروح

جم
(ی
(ی
(انی
(نی
(ری
(فظ
راه
از
ن به
ت و
ن به
ه در
آنها
فته و
ی در
هیزد
ستان
ب به
آمده
امری
کند
قبیله
طلاح

تعلیقات در شمار انتشارات دانشگاه تهران به طبع رسانید و همان متن به سال ۱۹۷۰ میلادی به وسیله آقای اسدالله سورن ملیکیان شیروانی به زبان فرانسوی ترجمه و طبع شد. این داستان در دورانهای متأخر با بعضی تغییرات که در موضوع و اشخاص و نحوه روایت آن راه یافته در بحر هزج مسدس مقصور به شعر فارسی متوسطی درآمد که بارها در هند و ایران به طبع رسید و ترجمه‌هایی به ترکی و کردی هم از آن در دست است.^۷

میان داستان ورقه و گلشاه عیوقی و لیلی و مجنون نظامی وجوه متعدد و متکرر تشابه مشاهده می‌گردد و از آن جمله یکی آن است که هر دو از اصل عربی اقتباس شده‌اند. دوم آن که منشأ هر دو آنها بیان علت نظم اشعار غم انگیزی است که در شرح دلدادگی و غم هجران یار و بیان درد فراق گفته شده و از جمله موثرترین اشعار غنایی عربی شمرده می‌شوند و اثر آنها در جوامع عربی زبان به حدی است که هنوز هم دهان به دهان می‌گردند. سوم آن که هر دو داستان عشقی در ادب عربی به وضعی غم انگیز یعنی به مرگ دلدادگان در جوانی پایان می‌پذیرد. چهارم آن که در هر دو داستان عاشق و معشوق از یک قبیله و از یک خاندان هستند. عروه و عفراء پسر عم و دختر عم یکدیگرند و بنا بر یکی از روایات منقول در الاغانی^۸ قیس و لیلی نیز از همین نسبت نزدیک برخوردارند و اگر روایتی را بپذیریم که بنا بر آن اشعار منسوب به المجنون را یکی از جوانان اموی درباره دختر عم خود می‌سرود، باز به همان نتیجه قبلی می‌رسیم، و به هر حال هر دو داستان از جهات گوناگون شبیه هم هستند و یا اگر بهتر بگوییم یکی تقریباً تکراری است از دیگری.

وقتی به روایت‌های فارسی این دو داستان (یعنی داستان ورقه و گلشاه و لیلی و مجنون) برسیم این تشابهات از آنچه بود بیشتر می‌گردد، چنین به نظر می‌آید که پیش از آن که دو داستان مذکور به دست عیوقی و نظامی برسند در میان فارسی زبانان دهان به دهان گشته و در زبان قصه‌گوینان و داستان‌گزاران تحولات و تغییراتی یافته و افزایشها و نقصان‌هایی پذیرفته و سپس برای شاعران مذکور آماده هنرنمایی گردیده‌اند، بی آن که اختصاصات و ویژگیهای عربی خود را از دست بدهند، و یا آنچه از فرهنگ ایرانی می‌پذیرند عمقی و اساسی باشد، مگر آنچه در آخر هر دو داستان آمده و بنا بر آن هر دو عاشق و معشوق که در جوار یکدیگر (و در حقیقت در دو دخمه مشترک) دفن شده بودند زنده‌گانی نو یافته و مدتی از وصال یکدیگر برخوردار گردیدند. در لیلی و مجنون نظامی این برخوردارگی در بهشت برین به صورت ابدی و در ورقه و گلشاه به دعای پیغامبر با بازگشت به حیات مادی و بهره جویی از وصال یکدیگر بود.

نظامی زبدا نامی را در خوابی دلپذیر فرومی برد تا بهشت را در عالم رؤیا ببیند و در گشت و گذار آن بوستان روحانی به جایی رسد که:

در سایه گل جو آفتابی	تختی زده بر کنار آبی
و آن تخت به فرشهای دیبا	چون فرش بهشت گشته زیبا
فرخ دو سروش پی خجسته	بر تخت نشاطگه نشسته
می در کف و نو بهار در پیش	ایشان دو به دو به قصه خویش
پیری به تعهد ایستاده	سر بر سر تختشان نهاده
هر لحظه ز نو تازی انگبخت	بر تارک آن دو شخص می ریخت
بیننده خواب از نهانی	پرسید ز پیر آسمانی
کاین سرو بتان که جام دارند	در باغ ارم چه نام دارند
آن پیر زبان گرفته حالی	گفتش ز سر زبان لالی (؟)
کاین یار دوگانه یگانه	هستند رفیق جاودانه
آن شاه جهان به راست بسازی	این ماه بتان به دلنوازی
لیلی شده نام آن که ماه است	مجنون لقب آمد آن که شاه است...

ممکن است به احتمال ایباتی که در نسخ لیلی و مجنون نظامی بعد از سپردن مجنون به دخمه لیلی آمده است، الحاقی و از جمله دستبردهای نساخ باشد، و اگر هم کار بر این منوال باشد، به همان مراد و مقصودی است که پیش از این گفته‌ام، یعنی دادن عاقبتی دلپذیر به داستان و کاستن از شامت و بدفرجامی آن، ولی آنچه در پایان داستان ورقه و گلشاه می‌آید به یقین از همان عیوقی گوینده منظومه است زیرا با همان سبک و شیوه باقی ابیات منظومه و با همان سستی نسبی سروده شده و چنین است:

چو گلشاه در هجر ورقه بمرد	روان گرامی به یزدان سپرد...
بر آمد بر این کار یک سال راست	نگر حکم ایزد که چون بود راست
شد از مرگ آن هر دو دلسوخته	دل خلق بر آتش افروخته
از ایشان به گیتی خبر گسترید	که هرگز چنان کس دو عاشق ندید
از آن هر دو آزاده با وفا	خبر شد بر احمد مصطفا...
چو پیغامبر آن فخر و زین بشر	شنید ای عجب از دو عاشق خبر
به یاران خود مصطفا بنگرید	بگفتا کسی زین عجبر ندید
ابا جمع سادات و اهل کرام	از ایدر همی رفت خواهم به شام
کنون از شما ای خجسته امم	که آید سوی شام با من به هم

سپه جمله گفتند ایا مصطفی
 بیایم آن‌جا کجا رای توست
 تویی شمشه و سید انبیا
 سر ماست آن‌جا کجا پای توست
 نهادند زی شام زان‌جای روی
 ابا او صحابان و یاران اوی

و چون به شام رسیدند پیامبر حیات دوباره شان را به دعا خواست و چنان شد

که بد هر دو تن زنده در زیر خاک
 بر آمد ز خاک آن دو یاقوت پاک
 مر آن هر دو دل‌داده را پیش خواند
 به شادی به پیش خود اندر نشاند
 چنانک آرزو بود مر شاه را
 پیوست با ورقه گلشاه را...

علت این افزایشها آن است که ایرانیان در داستانهای عاشقانه‌شان معمولاً قضیه را به‌خیر و خوشی پایان می‌داده و دلدادگان را به هم می‌رسانده‌اند و کم است قصه‌های عاشقانه با نتیجه‌هایی غم‌انگیز شبیه آنچه در افسانه‌های مأخوذ از فرهنگ عربی ملاحظه می‌کنیم، و برای آن که این نقص را در دو داستان بد عاقبت و بسیار ملالت‌آور ورقه و گلشاه و لیلی و مجنون‌جبران کنند این دو روایت را بر آخر آنها افزوده‌اند.

داستان ورقه و گلشاه از جهات مختلف، از آغاز گرفته تا انجام، با لیلی و مجنون شباهتهایی دارد، حتی در جنگهای سختی که به طرفداری از دلدادگان ناکام در هر دو منظومه می‌بینیم، و یا در شفاعت نیکخواهانی که در آرزوی وصال این مهجوران برخاسته و برای رسیدن بدین آرزو به این و آن ملتجی شده‌اند، منتهی مجال سخن در این جا تنگ است و خواننده می‌تواند بهتر دو منظومه که چند بار به‌طبیع رسیده مراجعه و خود در این باره داوری کند.

هامبورگ، آلمان

یادداشتها:

۱- رجوع شود به: الفهرست، مصر؛ ص ۱۲۵ الشعر والشراء، لیدن ۱۸۱۰، ص ۳۵۵-۳۶۴ الاغانی، بیروت، ج ۱، ص ۱۶۱-۱۸۲ و ج ۲، ص ۱۷-۲ و نیز بنگرید به:

Encyclopedie de L'Islam, nouvelle edition, Tome V, pp. 1098-1103.

Comparaison des Origines et des sources des deux contes persans: "Leili et Madjnoun" de Nizami, et Vargah et Golchah" de Ayouqi, par Zabihollah Safa dans Colloquio sul poeta persiani, Nizami, Rome 1977.

۲- راوی به کسی می‌گفتند که امثال و اشعار و آداب و اخبار و انساب عرب را در بادیه و از مردم قبایل فرامی‌گرفت و روایت می‌کرد. روایت جمع آن است. درباره روایه و روایت بنگرید به تاریخ ادبیات در ایران و در قلمرو زبان پارسی، دکتر صفاء، ج ۱، چاپ دو از دهم، تهران ۱۳۷۱، ص ۱۲۲-۱۲۴.

۳- ابوسمید عبدالملک الاصمعی البصری، م ۲۱۶ هـ. شاگرد خلف الاحمر، از روایت بزرگ اشعار و اخبار و

صاحب تألیفات متعدد.

۴- الاغانی، بیروت، ج ۱، ص ۲۰۷.

۵- بنگرید به: الاغانی، بیروت، ج ۲۰، ص ۳۶۶-۳۷۹؛ الاعلام الرزکلی، ج ۵، ص ۱۷؛ فوات الوفيات، الکتبی؛

مصر، ج ۲، ص ۷۰-۷۴؛ الشعر و الشعراء، ابن قتیبه، لیدن، ص ۳۹۴؛ خزانه الادب، البغدادی، چاپ بولاق، ج ۱، ص ۵۳۴ و غیره.

۶- شرح مفصل این ماجرا را چنان که از متون عربی ترجمه و نقل شده در مقدمه کتاب ورقه و گلشاه، عیوقی

تهران ۱۳۴۳، ص نه - دوازده آورده‌ام. بدان جا مراجعه شود.

۷- برای اطلاع از تمام این تغییرات و نیز شناخت خلاصه‌ای از داستان در این منظومه اخیر بنگرید به همایز

مقدمه، ص چهارده - شانزده.

۸- الاغانی، ج ۱، ص ۳۰۵، ج ۲، ص ۳۱.

۹- او هم از مجانبین عشاق عرب بود و مشوقه‌اش زینب نام داشت و استاد گنجه در لیلی و میجنون بدو وقعه‌اش

اشارتی دارد.

۱۰- در ورقه و گلشاه عیوقی به تکرار واژه بیقانبیر، پیغمبر به کار رفته است و این یکی از آنهاست.

۱۱- مراد گوننده پادشاه خیالی شام است در عهد پیامبر اسلام.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

م
را
نای
حظه
قه و
نون
- دو
سته
جا
در
آلمان
روت،
Ency
Com
Niza
pers
نیابیل
و در
خبار و